

صاحب امتیاز و مسئول
(حریر چیان)

مدیر و سردبیر
محسن الحسینی
نسیم شمال

قیمت ۸ شاهی
بعد از دو روز پانزده شاهی
شماره ۱۱ سال شانزدهم

پنجشنبه ها منتشر میشود



محل اداره
خیابان ناصریه
اداره دوطبقه و نشر و حک و اصلاح
کلیه مقالات و لواج
وارده مختار است
آبونمان سالیانه طبقه اول ۵۰۰ ریال
سایرین ۳۰ ریال
سالیانه خارجه : ۵۰ ریال
قیمت اعلانات
باعتقدت اداره است
عنوان تلگرافی
« نسیم شمال »

بیاد اشرف دین سید ستوده خصال ❖ ❖ ❖ مشام روح معطرکن از نسیم شمال ❖ ❖ ❖

مسابقه نسیم شمال

غزل استادبزرگوار حضرت آقای فصیح-الزمان واعظ شیرازی که مطلع آن اینست دوش ز مهرماه من خواند به آستان مرا بخت به بین که از زمین برده آسمان مرا از طرف این اداره بمسابقه گذارده - می شود مدت مسابقه طهران و ولایات دو ماه خواهد بود به برنده اولی یک سال به برنده دوم شش ماه به برنده سوم ۳ ماه روزنامه اهداء خواهد شد و عکس برنده اول گراور حکمهاییکه رجحان غزل های واصاله بتصدیق آنان خواهد بود عبارتند از آقای مستشار اعظم دانش و آقای عبرت و آقای پژمان « دفتر نسیم شمال »

میکنی خرج شیره و افیون هرچه چنک آیدت زمزدوری هست نزد تو جز جز تریاک خوشتر از بانک و ساز منصور صبح و ظهر و عرو و شب گردی ناگهانی دچار مخموری از خماری خراب چون کشتی فور سوخت دهد به معموری شهونت هیچگه نمی جنبید کر برت جلوه گر شودحوری دست داده ز شیره و تریاک بر تو اینک فرزت قمصوری گریبائی چو من کنی ورزش هدفت دست حال مسروری

مقایسه

تفریحی
مناظره وافوری و ورزشکار
گفت بایک جوان ورزش کار نو جوانی نحیف و وافوری هست تن پرور از هنر لاغر می نماید هنر از او دوری لخت گردند چونکه اندر گود از برای قیاس پر زوری لنگ بندند یک بیک به کمر میشوند زریخت یک جوری مرشد زور خانه بهر قیاس بدو قلدر چو داد ماموری گرم گشتی گرفتن آن دوشوند خواه از میل و خواه مجبوری تا ببینی شود نصیب کدام زان دو قلدر نشان منصور می دهد دست بر زمین خورده بگری و شکاری و بوری تو که مستی ز جام نخوت و کبر همچو مست شراب انگوری سینه یهن و چار دانه وسفت باشد اقوی دلیل مغروری جوع گشته نصیب از ورزش شیخ حسین وارگشته سوری بز و بهلوان و آدم کش شده چون قشون تیموری مختصر دست شوئی از ورزش گر ببینی ز فور کیفوری گفت ورزشنده باسخش انسان ایکه هستی چومرده گوری

اطلاع از دوستان و رفقا و آشنایان محترم استدعا دارم که من بعد بجای نام شخصی و خانوادگی و تخلص منحصرأ در مکاتبات و محاورات بنام (نسیم شمال) خطابم فرمایند (مدیر نسیم شمال)

نماینده ایران

در جشن آکادمی فرانسه

آکادمی فرانسه که یکی از قدیم ترین مؤسسات فرانسه است در ماه ژوئن گذشته جشن سیصدمین سال تاسیس خود را در شهر پاریس بر پا داشت و از تمام ممالک معظمه دنیا رجال و نمایندگان مهم برای عرض تبریک و شرکت در جشن مذکور در شهر پاریس حضور یافتند وزارت معارف دولت شاهنشاهی جناب آقای میرزا رضا خان پرنس ارفع و همچنین آقای میرزا محمد قزوینی را برای نمایندگی از طرف دانشگاه تهران تعیین و انتخاب نموده جشن مزبور از ۱۷ تا ۲۰ ماه ژوئن با کمال عظمت و شکوه در پاریس ادامه یافته مهمانان محترم که قریب پانصد نفر از مردمان وزین دنیا بوده اند در مهمانی و مجالس خطابه و نمایشهای دیگر شرکت و حضور داشتند . جناب آقای پرنس ارفع روز ۱۸ ماه ژوئن در جلسه ای که جهت دریافت تبریک نامه ها در عمارت سلطنتی لوور منعقد شده بود شخصا تبریکنامه دانشگاه تهران را بر حسن روابط علمی و ادبی مملکتین فرانسه و ایران که بهر دوزبان نوشته شده بود تقدیم داشتند جناب مسیو هائوتو عضو آکادمی فرانسه که از طرف آکادمی مأمور دریافت تبریک نامه ها بودند از ملاحظه تبریکنامه دانشگاه تهران که به دوزبان شیرین و ظریف (فارسی و فرانسه) نگاشته شده بود از آقای پرنس ارفع اظهار امتنان فرموده و مسرت مخصوص ابرار داشتند و بطور کلی در تمام مجالس جشن مقام و موقع آقای پرنس در ردیف نمایندگان ممالک معظمه مقرر گردید بود و از هر جهت مورد کمال تکریم و احترام شده بودند

دو بیستی

گفتم ایشوخ بروی تو بدیدم خالیست
حال بر گوچه شد آنحال که جایش خالیست
زیر لب خنده زد و گفت ترا چون خالیست
بالک شد بس بمکیددی بخودت هم خالیست
شاطر مصطفی دایی

در تو ایجاد می شود باالطبع
روح دلداری و سلحشوری
با من امشب به پامان بیا
(کوچه صدر اعظم نوری)
در وزیری همیشه کن ورزش
تا رهائی ز چنگ رنجوری
(مجرد)

مریضخانه اسلامی در پاریس

از قراری که مطبوعات ایتالیا خبر می دهند از اول فروردین ماه سال جاری مریض خانه در پاریس که برای مسلمانان که وارد فرانسه و در شهر پاریس می آیند افتتاح گردید

در هنگام گشایش این مریضخانه وزیر معارف فرانسه و نایب الحکومه الجزایر و علامه سدی فدورین غریب رئیس اوقاف مقامات مقدسه اسلامی و اشخاص دیگر حضور داشتند مسیو (بو) حکومت ملی علاقه اهالی (میس) را در طی نطق خود اظهار کرده که این مریضخانه را اهالی (میس) از وجود اعانه خود برای مسلمانان مستعمرات فرانسوی بنا نموده اند مریضخانه مذکور گنجایش - سیصد نفر مریض را داشته و در اصول ساختمان و ضروریات اسلامی آن از هرجهت فراهم و در بناء آن منظور شده روز نامه فان مطبوعه پاریس مینویسد که فعلا تعداد مسلمانان ساکن پاریس (نه در تمام فرانسه) ۶۰ هزار و پانصد نفر میباشد سایر جرائد تعداد مسلمانان را در حاک فرانسه (۲۰۰ هزار نفر نوشته اند) مسلمانان فرانسه غیر از این مریضخانه ۳ بیمارستان دیگر هم دارا میباشد که یکی از آن ها به مسجد پاریس مربوط است

مریضخانه جدید که از جمله مریضخانه های معروف این مملکت بشمار میرود از پول اهالی (میس) بنا شده چنانچه در آوردن این اعانه (علامه سدی) بزرگترین معین سهم بوده است برای بناء این مریض خانه (۲۵۰ میلیون فرانک) صرف گردید و اطبائی که در این مریضخانه مستخدم هستند بزبانی عربی آشنا و اغلب هم ایرانی صحبت مینمایند و پرستاران آن که عده شان به ۵۰ نفر میرسد زبان عربی و فارسی را تعلیم گرفته و تمام آنها با آداب و رسوم زندگی اهالی افریقای شمالی کاملاً آشنائی دارند و بعلاوه در نزدیک همین مریضخانه زمینی مصفاائی برای قبرستان مسلمین تخصیص داده شده است

کلاه بین المللی

بگذشته دگر دوره با با شمایی
معمول شده کلاه بین المللی
ما نیز بشکل اهل دنیا شده ایم
در کشور ما شده تجدد عملی
ایرج اخگر

بانوان بخوانند

۱ - لازم است که بانوان ازدورغ گفتن بشوهران خود بپرهیزند برای اینکه هرزنی که در کارهای کوچک زحمت دار بشوهر خودش دروغ بگوید شوهر در امور مهمه گفتار او را تصدیق نمی نماید و دروغ در وجود مرد عاطفه شک و تردید را تولید مینماید که در حقیقت سم حیات زوجیت و همسری است

۲ - بانوان بایستی از شدت انفعال و عصبیت اجتناب کنند زیرا این کیفیت باعث فساد صفای حیات متبادله شده و بوظایف عقل خاتمه می دهند و خانه را بر زن نمونه از جهنم می نماید باین معنی که روی تعصب و شرمندگی همیشه موجبات بد اخلاقی اوقات تلخی در میان خانه فراهم است

۳ - هر بانویی لازم است از معارضه و مشاجره بشوهر خود در موقعی که از راه رسیده و خسته است یاهم و غمی دارد یا به حالت خشم و غضب یا اوقات تلخی است بپرهیز کند و حتی الامکان کاری کند که در اثر اظهار رقت و عاطفه خاطر شوهر را از این گونه پیش آمد منصرف نماید

۴ - بانوان لازم است که در زینت و آرایش خود اسراف و تند روی ننمایند مخصوصا وقتی که شوهر غمور و عصبانی باشد زیرا میل زیاد او به آرایش و زینت و زیور خود باعث خشم و غضب اینگونه شوهران شده و باعث هیچان مگردد و بسا باعث این اندیشه میشود که زن ایشانرا بادیگری سر و کار بوده

۵ - بانوان لازم است که از تعریف و تمجید هر مرد بیگانه در برابر شوهر خود احتراز نمایند زیرا اگر چه این ستایش و تمجید از روی حسن نیت اظهار میشود و لیکن چون شوهر بالطبع متکبر و خود بسند است از این جهت کراهت دارد که زن او مرد بیگانه ای را توصیف و تعریف نموده و او استماع نماید

۶ - بایستی که بانوان زبان خود را به بد گوئی زنان همسر و رقبای خود عادت ندهند زیرا وقتی که در صدد بد گوئی و تهمت و افترای آنها را بی آمدند دیگران دم ناچار در صدد عیب جوئی و بد گوئی آنها بر آمده نتیجه اخلاق خود را به این عادات ذمیم فاسد اشاعات سوء را درباره خود و دیگران سبب میگردد

۷ - وقتی که شوهر دارا و با ثروت شد بایستی زن وضعیت حاضره او را ملحوظ دارد و بایست این نکته را رعایت کرده و در نظر

جهانی بتو مایل

از مهر تو ای آنکه سرشتمند مرا گل بر باد فنا رفته مرا یکسره حاصل برگیر ز رخ پرده بکن حل مسائل ای پرده دل مرا تو بدان شکل و شمایل پروای کست نیست جهانی بتو مایل

ایقامت تو طوبی وی روی تو چون رضوان باشم من غم دیده با حوال پریشان تا چند شب و روز پی وصل تو پویان گه آه کشم از دل و گه تیر تو از جان پیش تو چه گویم که چها میکشم از دل

ایکاش باخر رسدم لیله هجران ایچهره نیکوی تو همچون مه تابان شاید شوم کعبه مقصود نمایان وصف لب لعل تو چه گویم بر قیامان نیکو نبود معنی نازک بر جاهل

بازا که دلم از غم تو لجه خونست فریاد شب و روز من از سوز درونست از فرقت ایمه ز نغم روح برونست هر روز چه حسنت دگر از روز فرونست مه را نتوان کرد بروی تو مقابل

از نوك مژه تیر بجانم چه فرستی و جروح دلم گشته و مرهم چه فرستی میرم من از این عشق تو داتم چه فرستی دل میبری و جان دهمت غم چه فرستی

چون نیک حریفیم چه حاجت بمحصل ای نزهتی از دست دل خونشده دادی جز وصل توام نیست بدل هیچ مرادی شد غصه و اندوه تو تبدیل بشادی حافظ تو چه با در حرم عشق نهادی در دامن اودست زن و از همه بگسل

قم - نزهتی

داشته باشد که مباد روزی شوهر او دگرگون گردیده ثروت او رفته بجای آن فقر و تنگدستی دامنگیر وی گردد و لازم است که خود را بطوری عادت بدهد که روزی بتواند در برابر شدائد مقاومت نماید

۸ - بانوان نباید اطفال خود را بر نند زیرا این عمل کرامت و شرافت نفس را نابود نموده و آنها را بنده ذلیل کرده و دل ایشانرا را از ترس و بیم بر و اعتماد بنفس ایشانرا از بین خواهد برد

۹ - زن لازم است که از پر خوری و شکم پرستی برکنار باشد زیرا اولاً این صفت زیبایی و جمال او را برده و ثانیاً او را از مراتب کمال و انسانیت بجانب بهیمیت و حیوانیت سوق میدهد

۱۰ - زن باید با پرهیز و عفت پیشه و علاقه مند بدیانت باشد و دینداری و پرهیز از هر چیزی برای او لازم است

جوابهای عاجزانه ما

۱ - حضرت آقای پور کیفری مراسله سرکار رسید چنین مرقوم فرموده بودید
دلخوارم که گردد یار من رام
بارامی خوریم با یکدیگر شام
آفرین بر طبع و قاد شما خدا حاجت شما
را روا کند و درد تان را دوا
۲ - آقای حبیب گلرخ نوشته بودید
بنده اندر دهر خیازم نمیگویم دروغ
مرشد ورمال و بزارم نمیگویم دروغ
معلوم است دروغ نمیگوئید یکنفر آدم چهار
و پنج کار در روز نمیتواند بکند
۳ - آقای حسنعلی خان مندر غزل شیوای
شمارا خواندیم و معظوظ شدیم چنین مرقوم
فرموده بودید

مگر نسیم صبا بوی زلف یار آورد
که راحت دل مجروح داغدار آورد
هزار قامت سرو بلند را بشکست
زمانه تاچو تو سروی بیباغ بار آورد
تا باخر که فرموده بودید

کنون ز طرف چمن مشک میوزد مندر
مگر نسیم صبا بوی زلف یار آورد
گمان میکنم این شعر از خودتان نیست و متعلق
به آقای کوثر است و بجای مندر کوثر بوده
است خواهش میکنیم دیگر شعر دیگران را
را بداره ما نفرستید

۴ - حضرت آقای مهدی کشور دوست
کاغذ شما با داره رسید چنین نوشته بودید
زهجر روی تو هر دم بهم خورد حال
وصال روی نکویت همه است آمال
چنان باتش عشقت بسوخت این قلبم

که از شراره وی سوخت همه اموال
معلوم بود از آتش آهستان کوشه کاغذ تان
هم قدری سوخته بود درد عشق بد دردی است
۵ آقای نصیر داودی کاغذ شما رسید
شرحی در باب اسبابا مرقوم فرموده بودید
اگر انظوری که بنده عرض کردم حاضرید بدهید
بیاورند والا معامله را بهم بزنید

جام گیر

شاعر شیرین سخن شاطر مصطفی دانی
ماه من از رخ اگر گیسوی عنبر فام گیرد
دانه خالش دو صد مرغ دل اندر دام گیرد
یوسف اربیند جمالش کی ترنج از کف شناسد
عشق رویش از زلیخا اختیار تمام گیرد
روی مویش دید هر کس گفت عقرب در قمر شد

صفای چمنی هست

گفتار سر آمد سخنوران مستشار
اعظم دانش

ما جامه نخواهیم و نکو نیم تنی هست
آرید بدریم اگر پیر هنی هست
از محنت ایام کنم چند شکایت
هر جا نگرم غمزده صد همچو منی هست
اندر پس زانوی غم ای دل چه نشینی
باغی و بهاری و صفای چمنی هست
یوسف پس چل سال بمصر آگهی آورد
کنعانی و یعقوبی و بیت الحزنی هست
وز باد صبا بوی پسر را چوپدر یافت
در یافت بشیری رسد و پیر هنی هست
دور از وطن افتاده ام از گردش دوران
چونانکه مرا یاد نیاید وطنی هست
بر طره خوبان همه بشکسته دل آویخت
غافل که سر زلف شکن در شکنی هست
دیدم بدن چون گلش از چاک گریبان
این لطف میندار که اندر بدنی هست
با شاهد ارمن بت شیرین شکر ریز
بر گوی که خسرو نه کم از کوهکنی هست
از سینه خود ای مرد خرد علم بر آور
اسباب مهیاست که ات جان و تنی هست
با قافله مصر بگو یوسف کنعان
از چاه بر آرید چو دلو و رسنی هست
در گنج خرابیم سر افکنده و ما را
با باغ چه کار است که سرو و سمنی هست
دانش سزد این فخر همه اهل ادب را
سر سلسله اهل ادب همچو منی هست

ماتم اندر نحس او سعد از چهره آرام گیرد
زینت رخ کرده گیسو را که از فرط جمالش
طایر بشکسته پر را با گمند خام گیرد
آهوی چشمش کند نخچیر شیران در شکارش
با گمند حلقه حلقه گور با بهرام گیرد
عالمی را خونجگر از ترگس فتان نماید
چون بکف تیر کمان بر قتل خاص و عام گیرد
لعل جان بخشش کند احیا هزاران همچو عیسی
از لیش آب بقا خضر نکو فرجام گیرد
یک نظر ببیند گر جمشید و اسکندر جمالش
جلوه اش آئینه از اسکندر از جم جام گیرد
از پی تاراج اندر عرصه میدان عشقش
رخش از رستم گمند از زال تبع از سام گیرد
قسمتم هجران جانان از ازل گردید لیکن
دل تمنا دارد از جانانه جام کام گیرد
این تغزل را چو مردان ارمغان آورده شاطر
زان سلیمان جهان انعام از اکرام گیرد
مصطفی قمی

جرائد محبوب هفتگی مرکز

امید

آزادگان

از این نمذ کلاهی

هر عمر خود ندیدم مثل تو دل سیاهی
 ای خیره چشم دل سنک و ربهری الهی
 عمری گذشت و ما را نخواستی بیوسی
 عهدی گذشت و بر ما نفکندۀ نگاهی
 آن گیردت در آغوش و بن بوسدت دمام
 ما را هم آخرای شوخ از این نمذ کلاهی
 جز آنکه جیب مخلص خالیست از وجوهات
 دیگر ما چه باشد در در گهت گناهی
 در عمر خود ندیدم ما بین خوب رویان
 جفت تو حقه بازی مثل تو دل سیاهی
 هم ور بریده یاری هم ناقلا نگاری
 هم رند کهنه کاری هم آب زیر گاهی
 تاکی زم گریزی در بین راه آخر
 وقتی بکن سلامی کاهی بکن نگاهی
 نازی ترا و جوری خشمی ترا و کینگی
 ضعفی مرا و عجزی اشکی مرا و آهی
 تنها ادا و اطوار آئین دلبری نیست
 حالی بیبرس روزی بیوسی ببخش گاهی
 خوشبخت آنکه باشد بر عکس مخلص اورا
 محبوب سر بزیری معشوق سر براهی
 با این همه که گفتم او صاف بداد آئینست
 در چشم من چه ماهی در چشم من چه ماهی
کانون شهر

یک لحظه زیست باید

زنك علايق از دل ❀ ای جان سترد باید
 گوی سعادت و نام ❀ زین عرصه برد باید
 از کبد نفس سرکش ❀ ایمن نمیتوان شد
 یا کشت باید اورا ❀ یا آنکه مرد باید
 یک لحظه زیست باید ❀ با نفس و خواهش او
 و اندر قبال این خصم ❀ خود را فشرد باید
 با ضعف عقل بر نفس ❀ کس چیره نمیتردد
 عزمی سزد توانا ❀ عقلی چو گرد باید
 آنسان که نفس بد خو ❀ افسرده خاطر از ما
 البته خاطرش را ❀ از غم فسرده باید
 درك حضور خوبان ❀ کمتر شود میسر
 همواره پس غنیمت ❀ آن را شمرد باید
 هر چند جان عزیز است ❀ مشکل بود سپردن
 اما براه جانان ❀ آسان سپرد باید
 از هر جهت (مطیع) ❀ مغلوب نفس دون شد
 زین ماجرا غم او ❀ پیوسته خرد باید

شاهپرستی

از روزی که تاریخ وقایع این مملکت
 را ضبط و نشان میدهد ایران قومی شاهپرست
 بوده قدم بقدم رویه و رفتار پیشوای خود را
 تعقیب و پیروی نموده اند عالی الخصوص
 اوقاتی که دست طبیعت پیشوائی فعال و نیک
 باین ملت عطا میفرمود بعد از ظهور اسلام
 و اشاعه طریقه محمدی (ص) در ایران بر اطاعت
 و تعقیب رویه شخص اول مملکت علاوه بر
 جنبه اخلاقی و منی ینک حیث مذهبی هم
 اضافه کردید و امریه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولوالامر منکم» این رویه و حسن
 اطاعت و پیروی را تأیید و تاکید فرمود
آینده ایران

مرد زن

مرد باید برای حفظ عا ئله و حفظ
 وطن و دفاع آب و خاک و تولید ثروت بکوشد
 زن نیز بنوبه خود باید زحمت کشیده
 تا ثروت ایجاد شده بوسیله مرد را حفظ نموده
 اطفال و طن دوست در دامان مهر خود به
 پروراند و با آن قلب حساس و پر محبتی
 که یزدان در سینه او قرار داده در خور
 توانائی خود کمک به نوع خود نماید
 محقق است اشک دیدگان طفل یتیم و تائر
 او را دست ظریف و نگاههای پر شفقت زن
 پاک نموده و بر طرف مینماید مریض ناتوانی
 را زن بهتر برستاری میکند - مادران افسرده
 را زن بهتر تسلی میدهد - طفل بی مادر
 را زن بهتر مادری مینماید - چاره درد
 بیچارگان را زنان بهتر میدانند پس خدمت
 مامور خیریه بیشتر و وظیفه زنان است تا مردان
توفیق

یار گل اندام بس است

شعر در وصف خط و خال دل آرام بس است
 این همه صحبت بیهوده و او جام بس است
 چند از باده و از ساده سخن باید گفت
 صحبت میکند و پیر و می جام بس است
 گر توئی پخته مده جان بهوا و به هوس
 از لب یار خیالی طمع خام بس است
 عاقل هر گز نشود عا شق آنهم به خیال
 غزل اندر صفت یار گل اندام بس است

دخانیات

ای اسیر نفس ترك دود کن
 بر تنت راه خطر مسدود کن
 منحرف شو دان ز کیف نم دود
 جان خود محفوظ کن از سم دود
 قدر این ایام صحت را بدان
 تا بمانی بر قرار و جاودان
 گر شدی نعمتان مجرولتان
 معنی او هست صحت با امان
 فارسی خواهی باین کیفیت است
 این دو نعمت صحت و امنیت است
 این دو نعمت اعظم نعمای ماست
 در حقیقت باعث ابقای ماست
 از دخانیات نوعاً کن حذر
 کز برای سینه ها دارد ضرر
 او لیسن اقسام او غلیان بود
 دود او در آب او غلطان بود
 آورد با این صفت تنك نفس
 بگذر از کیف و بکن ترك هوس
 گرچه غلیان در زمستان زحمت است
 نسبتاً نزدیک تر با صحت است
 صدمه اش هم بازار آنها کمتر است
 با وقار و با صفا و بهتر است
 وان دگر کوهست معمول این زمان
 قاتل افراد از پسر و جوان
 دشمن ایمان و جان و مال ماست
 افتضاحش روز و شب دنبال ماست
 حیلش گر ما نندد دزد راه زن
 سوخته ز آتش درون مرد و وزن
 آن سیگار بی صدای پر ضرر
 دودش افکنده است در عالم شرر
 از گرانی بی خبر هستی مگر
 کن حسابش ایچوان هستی مگر
 عادت ما این شده بی معنی است
 لفظ عادت ادعا و دعوی است
 ترك عادت گرچه می آرد مرض
 فرق دارد ذات جوهر با عرض
 همتی با عزم راسخ جور کن
 از خود این عادات و خصالت دور کن
 باز بشنو از چیهق یا از شعب
 تا نیفتی زین بلا اندر تعب
 دودش از چوبی بحالت می رود
 چرم را با خود بسینه می برد
 قاتل مار است این چرم کشیف
 می کشد مسموم اندان لطیف
 گر نیاید باورت کن امتحان
 این عرایض نیست ز اسرار نهان
 دشمن این سیمه سالم مباش
 آنقدر بر نفس خود ظالم مباش
 دافع این بتلاها هست است
 مقصد فانی بنوعش خدمت است موسی کنی

اندرز ادبی

آمد از غیب سحرگاه سروش
 هاتقی گفت مرا اندر گوش
 بگذرد بر تو شب و روز جهان
 گاه با نیش و زمانی با نوش
 چون فقیری به تو محتاج شود
 دیک بخشایش خود آورجوش
 تا توانی بنما کار ثواب
 کم بکش بار گنه را بردوش
 بگریز از سخنان نا حق
 باش با اهل حقیقت هم دوش
 چونکه حب وطن از ایمانست
 بهر حفظ وطن خویش بکوش
 بگل باغ وطن عاشق باش
 همچو بلبل بنما جوش و خروش
 باغ اخلاق نکو را بگشای
 آتش غیظ و غضب کن خاموش
 هر چه از عقل بکاهد نپذیر
 که برو عقل نماید مدهوش
 گر نخواهی که شود عیب تو فاش
 بر سر عیب کسان نه سر بوش
 همچو صادق بهمه عمر بکش
 شاهد علم و هنر در آشوش
 صادق برو جردی

تلگراف کنم

بگشته ام متهدکه ترك لاف کنم
 غزل نگویم و تیغ سخن غلاف کنم
 بود به بیستمین قرن دور صنعت و علم
 سزد بیواؤه مودوم من مصاف کنم
 کند مخاربه بی سیم بانفوس کره
 چرا زباد صبا بنده تلگراف کنم
 نگار من که نباشد هویتش معلوم
 حماقتست که در کویش اعتراف کنم
 دگر نثار نسازم بهموشان جان را
 ز راه بوج بیاید که انحراف کنم
 بگفتمی ز تماق بزلف او سنبل
 که تا که نرم دلش را باین گزاف کنم
 میان یار بگفتم چه مو قدش راسرو
 دروغ بود بکذب خود اعتراف کنم
 چنین نکار که کردم به شعرها توصیف
 تجسسش بروم من بکوه قاف کنم
 کنون که نیست غزل را تفکری طالب
 اگر غزل تونگوئی تو را معاف کنم
 میرزا آقا تفکری

راجع بجائی

چائی ای معشوقه دیرین من
 با همه قلخی توئی شیرین من
 تو فروزان شمع بزم محفام
 من بیدارت نهایت خوشدلتم
 مبتلا مردم برنگ و بوی تو
 دیده هر پیرو برنا سوی تو
 پای بندت عالمی هر صبح و عصر
 اشتیاق من ندارد حد و حصر
 ای سماور بهترین در دانه
 مهر رخشنده بهر کاشانه
 از خماری این زمان آیم بهوش
 که شوی حاضر تو با جوش و خروش
 هم رخت باشد قوری و استکان
 من ترا باشم یک از دل بستگان
 از تو مارا قند و شکر در دهان
 وز تو پوشیده است اسرار نهان
 گرچه هر جا مایه دود و دمی
 گاه تنهائی تو مارا همدمی
 ای سماور رنج بر واقع توئی
 در مصائب صابر و قانع توئی
 اندرون پر ز آب و آتش است
 هر که رایگ رنگ از تو خواهشست
 بس نجیب بردباری و خایق
 با همه اعیان و اشرافی رفیق
 بار بی رحمی نداری بر سرت
 دودیان و فوریان اندر برت
 در شدائد با فقیران بوده ئی
 قاتق نان و شیر توده ئی
 هر کجا باشی صدایت جانفزاست
 مجلس عیش و عروسی با عزاست
 گر نباشم با سماور روبرو
 می برم از اهل خانه آبرو
 هر کجا باشد سفر یاد رخضر
 بایدم باشد سماور در نظر
 چائی ای با وفا دایت جان و تن
 ما یکی روحیم و اندر دود بدن
 سر جو بردارم سحر از خواب ناز
 قبل از آنیکه بجا آرم نماز
 چشم و گوش و روی و هوشم سوی تو است
 قبله آمل هر کس کوی تو است
 چونکه اعمال و عقاید ما جداست
 بعد دیدار توام یار خداست
 مختصر سرپوش درویشان توئی
 بهتر از اقوام و از خویشان توئی
 از سماور عاشقی آموختیم
 عاقبت خود را سرا پا سوختیم
 گرچه خود عادی بجائی نیستیم
 چون یکی دودی فدائی نیستیم

نیست که نیست

شوری از پرتو حسنت بسری نیست که نیست
 از فراق تو پراز خون جگری نیست که نیست
 از همه خیل ملایک ز بنی آدم و جن
 بسته اندر خم زلفت نفری نیست که نیست
 چون هویدا شود از بین لبانت دندان
 غرقه در خون خجالت گهری نیست که نیست
 شرح هجر تو و گل بین من و پاهل زار
 همه شب قائم صبح سحری نیست که نیست
 عاشقانت همه در وادی ایمن حیران
 جلوه نور تو اندر شجری نیست که نیست
 تو پدید آور هر چیز و خودت نا پیدا
 پرتو ذات تو برخشک و تری نیست که نیست
 اثر صنع تو افلاک و نجوم و خورشید
 محو آثار تو صاحب هنری نیست که نیست
 به تمنای تو گرد همه عالم گشتم
 اثر پای تو بر هر گذری نیست که نیست
 تا بسایند بکف پای تو پشیا نی خویش
 در رخت تارک صاحب نظری نیست که نیست
 نه هویدا و نه پنهان نه مرکب نه بسبب
 از معمای تو پیچیده تری نیست که نیست
 با تجلی همه کسوت عیان از همه چیز
 از تو بر عالم امکان اثری نیست که نیست
 اولیاء تو همه صاحب اسرار و جود
 مات اسرار تو صاحب نظری نیست که نیست
 شاهد ذات قدیم تو همه ما خلقند
 طالب شهد و صالت بشری نیست که نیست
هاشم از شور ملاقات حمیت نسز است
 نگردد زانکه در این ره خطری نیست که نیست
 سرباز وظیفه هاشم مجابی

فداکار؟!

یا میشل استراگوف

مثل آن عادی بیچاره مدام
 نیستم در بند چائی صبح و شام
 کرده ام من امر ساعی امثال
 کوست همدم با سماور اتصال
 چون کنی خورده نخورده شاد باش
 کوس لا قیدی بزین آزاد باش
 موسی کنی

مطبعه ایران

نمایشگاه بچه‌ها قشنگترین نمایشگاه است



در ممالک خارجه سالی یکی دو بار نمایشی بعنوان نمایش بچه های کوچک تشکیل می شود منظور از آن تربیت زیبا ترین و سالم ترین بچه ها و ترغیب مادران و خانواده ها به پرورش صحیح القلب است . علاوه بر این جنبه های مفید و عام المنفعه این نمایشهایی اندازه تفریحی و تماشایی است زیرا این بچه ها وقتی که بر خلاف عادت دور از مادران بادایه های خود در پیرامن هم قرار گرفتند و از بیحوصلگی همه باهم بگریه در آمدند حالت وجد و تاثیری در تماشاچیان ایجاد میکنند که همه باهم بخنده میافتند و این خنده در مقابل گریه تماشایی کودکان لذیذترین خنده ها بشمار میرود . حتی کسانی که گریه کودکان این عکس را مینگرند نمیتوانند از تبسمی خود داری کنند

پاسداری مادران در پرورش بچه‌ها

رشد او بصورت طبیعی انجام گیرد - عدم اهتمام در غذای اطفال و ندادن غذا در اوقات منظم باعث پیدایش نواقص و عیوب بدنی از قبیل نرمی استخوان و میل ستون فقرات بجانب راست یا چپ و میل ستون فقرات بجانب جلو و کم خونی و هزاران عیب و نقص دیگر می گردد لذا اعضای بدن و عضلات اختلال پیدا نمود . منجر بعدمقاومت بدن در برابر امراض و آفات می شود و دوره زندگانی اطفال بدین جهت به نا توانی و ضعف و لاغری انجام می گیرد و این در وقتی است که در کودکی دچار سوء هضم و امراض معدی و موائی و غیره میگردد

پنا بر این آیا غذای طفل را چگونه باید داد و از بچه چطور باید پرستاری کرد

این مسئله معلوم است که نوزاد ها در اوایل ولادت چیزی از خوب و بد ادراک ننموده دارای بدنی نا توان و استخوانی نرم و عضلاتی سست می باشند و عقل آن ها بکلی قاصر بوده و از فهم هر چیز عاجز و قصور دارند فقط نشاط قوه حیاتی در آن ها زیاد و تبادل غذایی در ایشان قوی بوده اغذیه مناسب را طالب آمده و بر حسب آن هر روزه بر متانت و مقاوت بدنی ایشان افزوده می شود بطوری که در آخر دوره صباوت بدن او قوی و محکم شده استخوان او سخت و عضلات وی استوار می گردد .

از این جهت لازم است مادران در باب تغذیه بچه ها از آغاز ولادت اهتمام نموده غذای لازم به آنها برسانند تا اینکه نمو و

